

## Examining Commentators' Opinions About the Quranic word *al-Fil*



Muhammad Mokfi Rūdi

graduated MA Student, Mashhad School of Training Quran teachers,  
University of Quranic Theology, Mashhad, Iran.

Mojtabā Nowrūzī

Assistant Professor in Mashhad School of Training Qur'an teachers,  
University of Quranic Theology, Mashhad, Iran  
(corresponding author: m.noruzi@quran.ac.ir) . .

Mahdi Arianfar

Assistant Professor in Bojnourd School of Training Qur'an teachers,  
University of Quranic Theology, Bojnourd, Iran.

### Abstract

The Holy *Qur'an* was revealed in Arabic, and the Arabic language, like any other language, under the influence of various factors, hosts non-Arabic words from other cultures and languages. After being digested in the Arabic language and structural transformation, these words gradually acquire an Arabic character and are used as familiar words in common conversations and literary texts of the target language. One of the words for which a non-Arabic root is claimed is the word *al-Fil*, which is used once in Sura al-Fil in the *Qur'an*. The aim of this study is to find the root of the language of origin of such a word, which is also used in the *Qur'an*. This effort leads to a better understanding of the verses that contain these kind of words. This study seeks to answer the question of what is the origin of the word *al-Fil* in Arabic and what is the course of its semantic evolution over time. The results of this study indicate that this word is an Arabized word (al-Dakhil) and has entered the Arabic language from the Persian word "Peel", and it has been reflected in the *Qur'an*, Islamic traditions attributed to the Prophet and Arabic poems.

**Keywords:** Phil, Peel, genealogy, Historical Linguistics, Persian, Arabic.

### Review Paper

Received: 20/ 11/ 2022, accepted: 29/ 12/ 2022, and published: 29/ 12/ 2022, Pages: 249-269.

Publisher: Mashhad Faculty of University of Quranic Theology and Awareness.

Print ISSN: 2783-5294

Online ISSN: 2783-5308

Open access in web address: <<http://naghdeara.quran.ac.ir>>

DOR: 20.1001.1.52942783.1401.3.1.11.4

NOTE: Latin transliteration of the bibliography is included in the final pages of this article.



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



## بررسی آراء مفسران درباره واژه قرآنی فیل

محمد مکفی‌رودی

دانش‌آموخته کارشناسی ارشد علوم قرآنی، دانشکده تربیت مدرس قرآنی مشهد، دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم، مشهد، ایران.

مجتبی نوروزی

استادیار دانشکده تربیت مدرس قرآنی مشهد، دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم، مشهد، ایران (نویسنده مسئول: m.noruzi@quran.ac.ir).

مهدی آریان‌فر

استادیار دانشکده تربیت مدرس قرآنی بجنورد، دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم، بجنورد، ایران.

### چکیده

قرآن کریم به زبان عربی نازل شده، و زبان عربی نیز مانند هر زبان دیگری تحت تاثیر عوامل مختلف، میزبان واژگانی غیرعربی از فرهنگ‌ها و زبان‌های دیگر است. این واژگان پس از هضم شدن در زبان عربی و دگرگونی ساختاری به تدریج ماهیتی عربی پیدا می‌کنند و به عنوان واژه‌های مأنوس در محاورات عرفی و متون ادبی زبان مقصد مورد استفاده قرار می‌گیرند. یکی از کلماتی که ریشه غیرعربی برای آن ادعا شده، واژه فیل است که یک مرتبه در سوره فیل به کار رفته است. اهمیت این مطالعه از آن جهت است که ریشه‌یابی زبان مبدأ این‌گونه واژگان که در قرآن کریم نیز استعمال شده، موجب فهم بهتر آیاتی می‌شود که در بردارنده آن‌هاست. این مطالعه با روش توصیفی و تحلیلی به دنبال پاسخ به این پرسش است که تبار واژه فیل در زبان عربی و فارسی چیست و سیر تحول معنایی آن در بستر زمان کدام است. نتایج این مطالعه حاکی از آن است که این واژه واژه معرب (دخیل) است و از واژه فیل در زبان فارسی به زبان عربی راه یافته، و در قرآن، روایات و اشعار عربی نیز در همان معنا انعکاس پیدا کرده است.

**کلیدواژه‌ها:** فیل، پیل، تبارشناسی، کاربست تاریخی، معرب فارسی.

### مقاله مروری

دریافت: ۱۴۰۱/۸/۲۹ش، پذیرش: ۱۴۰۱/۱۰/۸ش، نشر: ۱۴۰۱/۱۰/۸ش، صفحه ۲۴۹ تا ۲۶۹.

ناشر: دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم (دانشکده علوم قرآنی مشهد).

شاپای چاپی: ۵۲۹۴-۲۷۸۳

شاپای الکترونیکی: ۵۳۰۸-۲۷۸۳

دسترسی آزاد: پایگاه اینترنتی <<http://naghdeara.quran.ac.ir>>

DOR: 20.1001.1.52942783.1401.3.1.11.4



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

## درآمد

هیچ زبانی در جهان — به این معنی که در آن زبان هیچ واژه بیگانه‌ای نباشد — خالص نیست. حتی زبان‌های محدود و بسیار ناچیزی که مردم جنگل‌نشین آفریقا و اقیانوسیه با آن‌ها صحبت می‌کنند و میدان گسترش هر کدام از آن‌ها از مرزهای یک جنگل هم عبور نکرده‌اند از این امر مستثنا نیستند و واژگانی را از همسایه‌های جنگل‌نشین خود گرفته‌اند. این امر درباره همه کشورهای و گروه‌های مختلف و پراکنده مردمی از گذشته تا به حال وجود داشته است؛ تا چه رسد در مورد اقوامی که چند هزار سال در کنار هم زندگی کرده، و ارتباطات بازرگانی، اجتماعی، علمی، فرهنگی، دینی و سیاسی با هم داشته‌اند.

در این میان زبان عربی نیز مانند هر زبان دیگری، میزبان واژگانی غیرعربی است. این واژه‌ها پس از هضم شدن در زبان عربی دچار دگرگونی ساختاری، و اصطلاحاً مُعَرَّب شده‌اند و جایگاه خود را به تدریج در متون عرفی و ادبی عربی پیدا کرده‌اند. این واژه‌ها در قرآن کریم و نیز اشعار عرب قبل از اسلام نیز مورد استفاده قرار گرفته‌اند. شناسایی و ریشه‌یابی این واژگان که به معربات موسوم اند ضمن اثبات تعاملات زبانی عصر قبل از نزول قرآن نقش مهمی در فهم آیات دربردارنده آن‌ها دارد.

## طرح مسئله

یکی از واژه‌هایی که ادعا شده غیرعربی است واژه فیل است. این واژه در قرآن نیز مورد استفاده قرار گرفته است (سوره فیل آیه ۱). ما در این مطالعه به دنبال پاسخ به این پرسش‌ها هستیم که اولاً، آیا واژه فیل معرب است یا از اصالت عربی برخوردار است؛ ثانیاً، با فرض تعریب، از کدام زبان بیگانه وارد زبان عربی شده است.

در کوشش برای پاسخ‌گویی به این پرسش‌ها واژه یادشده را ریشه‌یابی خواهیم کرد تا از این رهگذر معنای آن بهتر شناخته شود و فرضیه معرب بودن آن هم ارزیابی گردد. برای تسهیل معناشناسی آن، ابتدا تمامی معانی و مصادیق فیل را احصاء خواهیم کرد، سپس این واژه را در زبان عربی و فارسی تبارشناسی می‌کنیم، و در جهت تکمیل بحث، واژگان قریب‌المعنی و دیدگاه مفسران و مترجمان را نیز مطرح خواهیم نمود.

درباره معنای واژه فیل پژوهش مستقلی که به همه ابعاد این واژه پرداخته باشد یافت نشد. تنها مطالعه که در آن اشاراتی به چنین بحثی دیده می‌شود مقاله «معناشناسی کلمه و تصویر ذهنی در سوره فیل» تألیف محمد مهدی سمتی و دیگران است (ششمین همایش ملی پژوهش‌های مدیریت و علوم انسانی، ۱۳۹۸ ش). مقاله یادشده بیش‌تر درباره علت انتخاب کلمات و حروف و تعداد صامت‌ها و مصوت‌ها در این سوره و تکرار و بسامد و تأثیر آن‌ها است. هم‌چنین در پژوهش‌های مربوط به معرّبات و واژه‌های دخیل، مطالبی گذرا و به اختصار درباره این واژه ذکر شده است. با این توضیح و وجه تمایز پژوهش پیش‌رو با مطالعات پیش‌گفته این است که در این مطالعه به بررسی تبارشناسی و بررسی معنا و اصالت واژه فیل به صورت مستقل از دیدگاه لغت‌شناسان و قرآن‌پژوهان خواهیم پرداخت.

## ۱. ریشه و تبار واژه

برخی معتقد اند فیل اسم، و مصدر آن هم فیل است (بنگرید به: ابن‌سیده، *المختص*، ۳ / ۵۱). در استدلال بر این معنا گفته‌اند که فیل اسم جنس به معنای جمع است (خرم‌دل، *تفسیر نور*، ۱۳۲۶) و نمی‌تواند مصدر مشتقات این سه حرف اصلی قرار گیرد. به همین دلیل باید فیل را مصدر انگاشت و حکم کرد که مشتقات این اصل از فیل ساخته شده است؛ نه از فیل که اسم جنس است.

### ۱-۱) اسامی جمع

برای واژه فیل چندین جمع بیان شده است. برخی گفته‌اند جمع فیل اُفِیال است (ابوعبیده، *الغریب المصنف*، ۱ / ۸۵). فیومی از ابن‌سکّیت نقل می‌کند که برای جمع فیل، اُفِیال را بیان نکنید (فیومی، *المصباح المنیر*، ۲ / ۴۸۶). با این‌که وی علت این امر را ذکر ننموده، می‌توان احتمال داد که ابن‌سکّیت اعتقادی به این‌که اُفِیال جمع فیل باشد نداشته است. جمع فیل را گاه فُیول و گاه نیز فِیْلَة گفته‌اند (ابن‌درید، *جمهرة اللغة*، ۲ / ۹۷۱).

سیبویه می‌گوید: فیل می‌تواند بر وزن فَعْل و فُعْل باشد. اگر فیل بر وزن فُعْل باشد، جمعش اُفِیال است مانند اَجناد جمع جُنْد به معنای لشکر، یا اَجحار جمع جُحْر به معنای سوراخ. نیز، ممکن است جمع آن فُیول باشد؛ مانند بُرُوج جمع بُرُج؛ هم‌چنان‌که با همین فرض ممکن

است جمع آن *فَيْلَةٌ* باشد؛ مانند *خَرْجَةٌ* جمع *خُرْجٌ* به معنی خورجین‌ها (ابن‌سیده، *المحکم*، ۱/۴۲۰).

ابن‌منظور از سیبویه نقل می‌کند که *فیل* در اصل بر وزن *فُعَلٌ* بوده، و حرکت *فاء* به علت مناسبت با *یاء* از ضمه به کسره تغییر یافته است؛ مانند *أَبِیضٌ* که مفردش *بِیضٌ* است و در اصل *بُیضٌ* بوده است (ابن‌منظور، *لسان‌العرب*، ۱۱/۵۳۴). از آن‌سو، اخفش معتقد است که مرفوع بودن *فاء* *فیل* در مورد جمع‌های *فیل* درست است؛ اما در مورد مفردش که بر وزن *فُعَلٌ* بوده است پذیرفتنی نیست (زبیدی، *تاج‌العروس*، ۱۵/۵۹۲).

جوهری تصریح می‌کند که *أَفَيْلَةٌ* جمع واژه *فیل* نیست (جوهری، *الصحاح*، ۵/۱۷۹۴). معلوم نیست چرا جوهری این اعتقاد را بیان نموده است؛ زیرا هیچ‌یک از لغویان به چنین جمعی اشاره ندارند. درباره مؤنث *فیل* نیز گفته‌اند *فَيْلَةٌ* است (ابن‌سیده، *المحکم*، ۱/۴۲۰).

## (۲-۱) مشتقات ریشه

برای ریشه *فی* مشتقات بسیاری برشمرده‌اند. مثلاً گفته‌اند که *فَالٌ* یعنی ترش‌رو شد؛ زیرا *فیل* همیشه ترش‌رو است (ابن‌منظور، *لسان‌العرب*، ۱۱/۵۳۴). نیز، گفته‌اند «*فَيْلٌ رَأْيٌ*» یعنی نظر آن مرد را زشت و اشتباه شمرد (همان، ۱۱/۵۳۴). *رَجُلٌ فَيْلٌ الرَّأْيِ*، و *فَائِلُ الرَّأْيِ*، و *فَيْلُ الرَّأْيِ*، و نیز تعبیر *فِي رَأْيِهِ فَيْالَةٌ*، به مردی اشاره دارند که عقلش ضعیف و کم یا رأیش سست و بی‌بنیاد باشد (صاحب بن‌عباد، *المحیط فی اللغة*، ۱۰/۳۴۳). در کلام منسوب به علی (ع). آمده است که: «...فَائِيَهُمْ إِنْ تَمَمُوا عَلَي فَيْالَةَ هَذَا الرَّأْيِ انْقَطَعَ نِظَامُ الْمُسْلِمِينَ» (*نهج‌البلاغه*، خطبه ۱۶۹)؛ یعنی اگر آنان این رای سست را پیش برند، رشته کار مسلمانان از هم بگسلد. *رَجُلٌ فَيْلٌ اللَّحْمِ* نیز به معنای مرد چاق و پرگوش است (ازهری، *تهذیب اللغة*، ۱۵/۲۷۰). برخی *فَيْلٌ* را با همزه به این صورت *فَيْيِلٌ* ثبت کرده‌اند (همان‌جا).

*أَفَيْلٌ* نیز به معنای فرد سست رأی و ترسویی که هیچ همتی ندارد (ازدی، *الماء*، ۳/۱۰۲۵). *تَفَيْلٌ* به معنای مداوا نمودن *فیل* و هم‌چنین به معنای زیاد شدن جوانی آمده است (خلیل بن احمد، *العین*، ۸/۳۳۴-۳۳۵). نیز، گفته‌اند که *تَفَيْلٌ* یعنی آن قدر چاق شد که مثل *فیل* گشت (ابن‌منظور، *لسان‌العرب*، ۱۱/۵۳۴). *تَفَيْلٌ رَأْيٌ فُلَانٍ* هم به معنای این است که فلان فرد در

فهم و فراست خود اشتباه نمود و راه خطا را در پیش گرفت (خلیل بن احمد، *العین*، ۸ / ۳۳۵).  
 قَيْالٌ نیز به معنای فیل بان (خلیل بن احمد، *العین*، ۸ / ۳۳۴) یا صاحب فیل (موسی،  
*الافصاح*، ۲ / ۸۱۷) است. قَيْالَه نیز به معنای شغل فیل بانی است (خلیل بن احمد، *العین*، ۸ /  
 ۳۳۴). برخی هم قَيْال را به معنای کسی که به فرد ناتوان کمک کند گرفته‌اند (صاحب بن عباد،  
*المحیط فی اللغة*، ۱۰ / ۳۴۳).

فائل و فال نیز نام رگی در ران و سُرین است (ابن درید، *جمهرة اللغة*، ۲ / ۹۷۱؛ ابن سیده،  
*المحکم*، ۱۰ / ۴۲۱). برخی هم فال را به معنای مرد ترسو گرفته‌اند (صاحب بن عباد،  
*المحیط فی اللغة*، ۱۰ / ۳۴۳) و برخی دیگر نیز اعتقاد دارند که رَجُلٌ فالٌ به معنای مرد  
 بی تدبیر و بی فراست است (جوهری، *الصحاح*، ۵ / ۱۷۹۴). با این حال، برخی نیز گفته‌اند فائل  
 نام گوشتی است که روی گودال کوچک سرین قرار دارد (شیبانی، *الجمیم*، ۳ / ۲۷). بعضی هم  
 آن را بخش پایانی دُنب از سمت راست و چپ شناسانده‌اند (بنگرید به: ابن منظور، *لسان  
 العرب*، ۱۱ / ۵۳۵). زبیدی نیز می‌گوید فال نام منطقه‌ای میان شیراز و هرمز است که دارای  
 میوه‌های بسیار است (زبیدی، *تاج العروس*، ۱۵ / ۵۹۴).

مُفَايَلَه یا فِیال هم نام بازی‌ای است که جوانان و نوجوانان عرب آن را بازی می‌کنند (خلیل  
 بن احمد، *العین*، ۸ / ۳۳۵؛ نیز، برای استشهاد به کاربرد آن در شعر عربی، بنگرید به: ازهری،  
*تهذیب اللغة*، ۱۵ / ۲۷۰، ۲۷۱). برخی نیز آورده‌اند که به بازیکن این بازی مُفَايِل گفته می‌شود  
 (صاحب بن عباد، *المحیط فی اللغة*، ۱۰ / ۳۴۳). ظاهراً این بازی چنان بوده است که چیزی  
 را در خاک مخفی کنند و آن خاک‌ها را دو قسمت کنند و بعد از دیگری پرسند آن شیء در  
 کدام قسمت پنهان شده است؛ بعد، اگر اشتباه پاسخ داد به او بگویند: «فال رأیک»؛ یعنی  
 نظرت اشتباه است (ابن فارس، *معجم مقاییس اللغة*، ۴ / ۴۶۷). برخی گفته‌اند به این بازی  
 الطُّيْن و السُّدَّر و به بازیکن آن هم قَيْال گفته می‌شود (ازهری، *تهذیب اللغة*، ۱۵ / ۲۷۱؛ نیز،  
 بنگرید به: ابن سیده، *المحکم*، ۱۰ / ۴۲۱).

هم‌چنین گفته‌اند که تعبیر اسْتَفِيْلَ الْجَمَلُ یعنی مانند شتر فیل فربه شد. این کاربرد از  
 ابن جنی نقل شده است (بنگرید به: فیروزآبادی، *القاموس المحيط*، ۳ / ۵۹۴). آخرین تعبیر  
 از این دست فیلجوش است؛ به معنای گیاهی که به او آذان الفیل نیز گفته می‌شود (امام



شوشتری، *واژه‌های فارسی در زبان عربی*، ۵۱۰-۵۱۱). کثرت وجود این مشتقات نمایانگر آن است که واژه فیل در فرایند تعاملات زبانی به خوبی در زبان عربی حل شده، و دگرگونی ساختاری قابل قبولی در عربی پیدا کرده است.

### (۳-۱) مترادفات

در منابعی که با هدف بیان مترادفات و اضداد نگارش شده‌اند اشاره‌ای به مترادفات لفظ فیل نشده است. بنابراین مترادف مشهوری ندارد. با این وجود در لابه‌لای کتب لغوی می‌بینیم که برخی واژه شمشیل را به معنای فیل گرفته‌اند (ابن منظور، *لسان العرب*، ۱۱/۳۷۲). افزون‌براین، در زبان عربی واژه‌هایی وجود دارد که بیانگر وصف یا مصداق و نوع خاصی از فیل است. مثلاً گفته‌اند که عَيْثُوم و عَيْثُوم برای فیل نر به کار می‌رود (ازهری، *تهذیب اللغه*، ۱/۱۰۶؛ صاحب بن عباد، *المحیط فی اللغه*، ۱۶/۲). این دو را باید یک لفظ انگاشت؛ زیرا در زبان عربی تبدیل ثاء و هاء به هم دیگر دیده شده است.

درباره عَيْثُوم اختلاف نظر وجود دارد؛ زیرا برخی معتقد اند که عیشوم برای فیل مذکر و مؤنث هر دو استعمال می‌شود (ابن سیده، *المحکم*، ۲/۹۸). حتی برخی معتقد اند که عیشوم به معنای فیل مؤنث است (بنگرید به: نشوان حمیری، *شمس العلوم*، ۱۷/۴۳۷۰). معانی دیگری هم برای عیشوم گفته شده است. برخی آن را به معنای بچه فیل گرفته‌اند (بنگرید به: همان‌جا). ابن درید معنای عیشوم را چاق و فربه بیان کرده، و معتقد است آنان که عیشوم را به معنای فیل گرفته‌اند اشتباه کرده‌اند (*جمهرة اللغه*، ۱/۴۲۷). جمع عیشوم عیاثم است (زبیدی، *تاج العروس*، ۱۷/۴۶۰).

برای اشاره به فیل ماده از لفظ طَلْحَام هم استفاده می‌شود (خلیل بن احمد، *العین*، ۴/۳۳۴). ابن فارس طَلْحَام را به معنای مطلق فیل اعم از نر و ماده دانسته است (ابن فارس، *معجم مقاییس اللغه*، ۲/۳۴۲). به بچه فیل هم دَعْفَل گفته می‌شود (خلیل بن احمد، *العین*، ۴/۴۶۵؛ نیز، بنگرید به: بستانی، ۱۳۷۵ش: ص ۳۹۳). با این حال، برخی گفته‌اند اطمینان ندارند که دَعْفَل به این معنا باشد (ابن درید، *جمهرة اللغه*، ۲/۱۱۴۸). طریحی دَعْفَل آورده است (طریحی، *مجمع البحرين*، ۵/۳۷۲) که احتمال دارد تصحیف دَعْفَل یا تلفظی دیگر از

همان لفظ باشد.

واژه‌هایی نیز هستند که وصف خاصی از فیل را بیان می‌کنند. مثلاً گفته‌اند که زَنْدَبِيلُ به معنای فیل درشت و بزرگ است (خلیل بن احمد، العین، ۷ / ۴۰۱). برخی «کلثوم» را به معنای فیل گرفته، و در توضیحش افزوده‌اند که همان زَنْدَبِيلُ است (ازهری، تهذیب اللغه، ۱۰ / ۲۳۶، ۱۳ / ۱۹۸). به فیل و هم‌چنین به گاومیش اَقْهَبَانُ — به صیغهٔ مثنی، به معنای دو اقهب: بنگرید به: ابن‌منظور، لسان العرب، ۱ / ۶۹۱) هم گفته می‌شود (صاحب بن عباد، المحيط فی اللغه، ۳ / ۳۴۸)؛ شاید اقهبان به معنای بزرگ است و به علت جسم بزرگ فیل و گاومیش به آن‌ها اقهبان گفته شده است (بنگرید به: زمخشری، اساس البلاغه، ۵۲۹). برخی اعتقاد دارند به خاطر این‌که این دو حیوان مثل کوه اَقْهَب بزرگ اند به آن‌ها اَقْهَبَانُ گفته شده است (بنگرید به: مدنی، الطراز الاول، ۲ / ۴۲۲). گفته‌اند به فیل بزرگ و درشت عَزْدَادُ نیز گفته می‌شود (صاحب بن عباد، المحيط فی اللغه، ۱ / ۴۲۱). نیز، گفته‌اند که وصف لَحْجَمٌ علاوه بر آن‌که برای توصیف شتر شکم‌بزرگ به کار می‌رود، برای توصیف فیلی با چنین وصف هم رواج داشته است (خلیل بن احمد، العین، ۴ / ۳۲۷).

برخی اوصاف نیز برای فیل برشمرده‌اند که به قدرت و شوکت فیل اشاره دارند. مثلاً گفته‌اند خُبْعُثْنُ به معنای شیر درشت‌هیکل است (خلیل بن احمد، العین، ۲ / ۳۴۹-۳۵۰). نیز، گفته‌اند به فیل و شیر از آن‌روکه به خاطر دفاع از جفت خود مبارزه می‌کنند و در دفاع از او ثابت‌قدم اند و او را رها نمی‌کنند رَزْمٌ گفته می‌شود (صاحب بن عباد، المحيط فی اللغه، ۹ / ۵۰). هم‌چنین گفته‌اند به اعتبار این‌که فیل و گاو دارای دو شاخ اند به آن‌ها مُزَاحِمٌ گفته می‌شود (ازهری، تهذیب اللغه، ۴ / ۲۱۹).

## ۲. توصیفات از معنای واژه

### ۲-۱) آراء لغویان کهن

دربارهٔ معنای فیل توضیحات مختلفی بیان شده است. عمدهٔ لغویان کهن گفته‌اند که فیل نام یک حیوان معروف است و به خاطر همین معروفی نیاز به توضیح دربارهٔ آن ندیده‌اند (برای نمونه، بنگرید به: خلیل بن احمد، العین، ۸ / ۳۳۴؛ راغب اصفهانی، المفردات، ۶۴۹؛

ابن منظور، *لسان العرب*، ۱۱ / ۵۳۴؛ قرشی، *قاموس قرآن*، ۵ / ۲۱۶). برخی تنها افزوده‌اند که فیل نام حیوان معروف هندی است (یاقوت، *البلدان*، ۴ / ۲۸۶). گاه نیز باورهای رایج در عصر خود را به همین توضیحات افزوده‌اند. مثلاً طریحی بیان کرده است که برپایه روایتی، فیل در اصل پادشاه زناکاری بود که مسخ کرده شد و به صورت فیل درآمد (طریحی، *مجمع البحرین*، ۵ / ۴۴۵).

معاصران بر این توضیحات افزوده‌اند که فیل حیوان تنومندی است که با خرطوم خود غذا می‌خورد و هم‌چنین دارای دو شاخ به نام عاج است و درهم‌شکننده انسان است (موسی، *الافصاح*، ۱۲ / ۸۱۷، مختار عمر، *معجم اللغة العربية المعاصرة*، ۳ / ۱۷۶۰). مصطفوی نیز بیان داشته که فیل بزرگ‌ترین حیوان خشکی است و نوع آفریقایی آن از نوع هندی آن بزرگ‌تر است و راحت‌تر تربیت شده و با انسان انس می‌گیرد (مصطفوی، *التحقیق*، ۹ / ۱۶۹).

ابن فارس معتقد است که ریشه فیل دلالت بر سستی و ضعف می‌کند (ابن فارس، *معجم مقاییس اللغة*، ۴ / ۴۶۷). پیش از این هم یاد شد که «فیل الرأی» به معنای فرد سست‌رای است. هم‌چنین به مرد ترسو (شیبانی، *الجیم*، ۳ / ۳۱) و مردی که چاق و بخیل باشد و نتواند بر زمین بنشیند، فیل اطلاق شده است (همان، ۳ / ۴۰). این‌گونه، کلمه فیل را عربی و مشتق از همین ریشه مفروض می‌انگارد. در برابر وی، مصطفوی معتقد است که اصل در این ماده همان حیوان معروف به نام فیل است و از این ماده فعل و شبه‌فعل‌هایی به معنای سستی و ضعف درست شده است. این معنا نیز به خاطر سستی و ضعفی که فیل با وجود چنان بدن درشت و بزرگش دارد ساخته شده است (مصطفوی، *التحقیق*، ۹ / ۱۶۹).

فیل به عنوان اسم علم و نام اشخاص و اماکن هم آمده است. برای نمونه، فیل نام مولای زیاد بن ابی‌سفیان (بنگريد به: فیروزآبادی، *القاموس المحيط*، ۳ / ۵۹۴)، و ابوالفیل کنیه یکی از اصحاب پیامبر (ص) بوده است (زبیدی، *تاج العروس*، ۱۵ / ۵۹۴). فیل بن عراده نیز نام محدثی از بصره با کنیه ابوسهل در طبقه تابعین است (همان‌جا). شهر خوارزم را هم فیل گفته‌اند (صاحب بن عباد، *المحیط فی اللغة*، ۱۰ / ۳۴۳). یکی از جزایر سرزمین مصر نیز موسوم به فیل است (زبیدی، *تاج العروس*، ۱۶ / ۱۹۲).

در نهایت، برخی گفته‌اند که فیل نام دیگر همان بیماری واریس است که معمولاً در پای

انسان پدید می‌آید و رگ‌های ساق پا ورم می‌کند و پای آدمی مانند پای فیل بزرگ و متورم می‌شود (تهانوی، *کشاف اصطلاحات الفنون*، ۱/ ۷۷۳). برخی نیز گفته‌اند که مریضی فیل همان سرطان است (بنگرید به: زبیدی، *تاج العروس*، ۱۰/ ۲۸۰).

## ۲-۲) آراء مفسران

ابن عاشور درباره فیل این‌گونه توضیح می‌دهد که:

فیل حیوان چهارپای بزرگی دارای خُفّ (سُم) است. فیل در مناطق گرم‌سیری که دارای درخت باشد مانند هند، چین، حبشه و سودان وجود دارد و در غیراین مناطق برای فروش برده می‌شود. این حیوان ظرفیت تربیت شدن و انس گرفتن با انسان را دارد. جثه‌اش از شتر بزرگتر است و گردنی کوچک و خرطومی بلند دارد که به وسیله آن غذا می‌خورد و با پاشیدن آب از خود دفاع می‌نماید و دنبش کوچک و حیوان نرش دو دندان ناب بزرگ به نام عاج دارد و رنگش سرخ مایل به سفید است. بر فیل سوار شده و بارهای سنگین را با آن حمل می‌نمایند. اهل هند و چین فیل را مانند قلعه در جنگ قرار می‌دهند. این حیوان در میان عرب‌ها معروف نبود، به همین علت در صحبت‌هایشان نام فیل خیلی کم وجود دارد. اولین فیلی که به سرزمین عرب وارد شد، همین فیل مذکور در *قرآن* است (ابن‌عاشور، *التحریر والتنوير*، ۳۰/ ۴۸۰-۴۸۱).

مفسرانی هم گفته‌اند مانند فیل ابرهه از نظر بزرگی و جسم و قدرت، تا به حال زمین به خود ندیده است (ثعلبی، *التفسیر*، ۱۰/ ۷۸). ابرهه قصد داشت تا فیل را در عوض کعبه قرار دهد تا مورد تعظیم و عبادت قرار گیرد (مقاتل بن سلیمان، *التفسیر*، ۴/ ۸۴۷). این فیل محمود نام داشت (طبری، *جامع البیان*، ۳۰/ ۱۹۶؛ نیز، برای نمونه از بازتاب این رأی در تفاسیر، بنگرید به: سمرقندی، *بحر العلوم*، ۳/ ۶۲۱؛ ثعلبی، *التفسیر*، ۱۰/ ۷۸) و کنیه‌اش ابوالعباس بود (سمرقندی، *بحر العلوم*، ۳/ ۶۲۱).

در مورد این‌که چند فیل با این گروه هم‌راه بود برخی معتقد اند که هشت فیل و برخی معتقد اند که یک فیل با آن‌ها بود (قشیری، *التفسیر*، ۳/ ۷۶۹، ماوردی، *النکت والعیون*، ۶/ ۳۳۸، بغوی، *التفسیر*، ۵/ ۳۰۸). برخی نیز دوازده فیل را بیان داشته‌اند (ابوالفتوح رازی، *تفسیر*، ۲۰/ ۴۰۸). برخی اعتقاد دارند که غیر از فیل بزرگ که محمود نام داشت، دوازده فیل دیگر نیز هم‌راه

این لشکر بود که جمعاً سیزده فیل می‌شدند (طبرسی، *جوامع الجامع*، ۵۳۸/۴). قول دیگر آن است که تعداد فیل‌های هم‌راه این لشکر هزار تا بود (بنگرید به: ابوحنان، *البحر المحیط*، ۵۴۴/۱۰). برخی بدون ذکر عدد فقط اشاره کرده‌اند که فیل‌های زیادی با لشکر ابرهه بود (بقاعی، *نظم الدرر*، ۵۲۹/۸). ابوحنان وجود یک فیل را تأیید و بقیهٔ آراء را مبالغه‌آمیز و دروغ به‌شمار می‌آورد (بنگرید به: ابوحنان، *البحر المحیط*، ۵۴۴/۱۰).

دربارهٔ این هم که چرا اصحاب فیل به این نام نامیده شدند گفته شده است که چون هم‌راه یا صاحبان فیل بودند این چنین نام گرفتند (ماتریدی، *التفسیر*، ۶۱۸/۱۰). فخر رازی معتقد است که اگر تعبیر اصحاب فیل به کار رفته، نه به خاطر شمار زیاد فیل‌ها، بل که به خاطر اشاره به این معناست که ابرهه و لشکرش مانند فیل عقل و فهم ندارند و هر دو در بهیمیت برابر اند (فخر رازی، *التفسیر الکبیر*، ۲۲/۲۹۰).

### ۳. تحولات معنایی محتمل واژه

#### ۳-۱) کاربردهای واژه از اعصار کهن تا دورهٔ اسلامی

برای بررسی کاربرد و معنای واژهٔ فیل قبل از نزول قرآن باید به سراغ اشعار شاعران پیش از اسلام رفت. این واژه و مشتقاتش در اشعار جاهلی کاربرد فراوان دارد. در برخی از این اشعار فیل به معنای همان حیوان معروف است:

فیه الغواة مصورون  
فحاجل منهم وراقص  
و الفیل یرتکب الرداف علیه  
و الأسد القُصَاقِص

(خلیل بن احمد، *العین*، ۱۱/۵).

گفته‌اند از اشعاری که عبدالمطلب در زمان هجوم ابرهه هنگام راز و نیاز به درگاه الهی با خود خواند، این‌ها بود:

جروا جموع بلادهم  
الفیل کی یسبوا عیالک  
(طبری، *جامع البیان*، ۱۹۶/۳۰).  
و غدوا غدا یجمعونهم  
و الفیل کی یسبوا عیالک  
فإذا ترکتهم و کعبتا  
فوا حربا هنالک  
(ابن ابی حاتم، *التفسیر*، ۱۰/۳۴۶۵).  
حبس الفیل بالمغمس حتی  
مرّ یعوی كأنه معثور

(ماوردی، النکت والعیون، ۱۶ / ۳۴۱).

گفته‌اند عبد الله بن عمرو مخزومی شاعر دیگر همان دوره هم سرود:

أنت الجلیل ربنا لم تنس أنت حبست الفیل بالمغمس  
و ما لهم من فرح و منفس حبسته فی هیئة المکرکس

(ماوردی، النکت والعیون، ۱۶ / ۳۴۰).

إن آیات ربنا باقیات ما یماری فیهنّ إلاّ الکفور  
حبس الفیل بالمغمس حتی ظلّ یحبو كأنه معفور

(ثعلبی، التفسیر، ۱۰ / ۲۹۶).

نیز، گفته‌اند ابوصلت بن أمیة بن مسعود شاعر دیگر هم سرود:

لو یقوم الفیل أو فیاله زل عن مثل مقامی و رحل  
لقد أقوم مقاما لو یقوم به أری و أسمع ما لو یسمع الفیل

(ابن عاشور، التحریر و التنویر، ۳۰ / ۴۸۱).

در ادوار متأخرتر هم از قول این شاعران نقل کرده‌اند:

و كان من آیاته فی حملة عصیان فیل و هلاک اهله  
ابرهة بخيله و رحله طیرا ابابیل ات لقتله

(شاه‌عبدالعظیمی، تفسیر اثنی عشری، ۱۴ / ۳۵۰).

لو سمع الفیل بأرض سابعجا لدقّ عنق الفیل و الدّوارجا

(ابن‌درید، جمهرة اللغة، ۳ / ۱۳۲۸).

در برخی دیگر از اشعار پیشااسلامی نیز فیل به معنای مردی است که چاق و بخیل باشد و

تواند بر زین بنشیند:

نعم قلوّص الرّاکب الثقیل المائل الرّحل علیها الفیل

(شیبانی، الجیم، ۳ / ۴۰).

هم‌چنان‌که در برخی از اشعار پیشااسلامی نیز به معنای فرد بی‌تدبیر و ضعیف آمده است:

بئی ربّ الجواد فلا تفیلا فما أتم فتعدرکم لفیل

(ازهری، تهذیب اللغة، ۱۵ / ۲۷۰).

تفیل نیز که از مشتقات فیل است در شعر «حتی إذا ما حان من تفیله» از اشعار همان دوره به

معنای زیاد شدن جوانی آمده است (خلیل بن احمد، العین، ۸ / ۳۳۵).

واژه فیل در قرآن کریم یک مرتبه در آیه اول سوره فیل و در ضمن تعبیر «اصحاب الفیل» ذکر شده است. شکی نیست که در این کاربرد به معنای همان حیوان مشهور است. این سوره از سور مکی قرآن است و به داستان اصحاب فیل اشاره دارد که سپاهیان ابرهه که سوار بر فیل بودند قصد تخریب کعبه را داشتند و خدا ایشان را شکست داد (بنگرید به: طباطبایی، المیزان، ۶۲۰/۲۰).

پس از کاربرد این واژه در معنای حیوان معروف در قرآن کریم، این واژه در لسان روایات نیز به همین معنا ذکر شده است. روایات فراوانی از امامان شیعه (ع) در ذیل سوره فیل در فضیلت تلاوت و شأن نزول این سوره ذکر شده است که همگی واژه فیل را در همان معنای معروف ذکر کرده‌اند (بنگرید به: قمی، التفسیر، ۴۴۲/۲؛ حویزی، نورالثقلین، ۶۶۹/۵) و پس از آن نیز همین معنا در میان لغت شناسان، قرآن پژوهان و مفسران دوره‌های بعدی رواج داشته است.

### ۳-۲) آراء درباره عربی یا معرب بودن واژه

واژه فیل را معرب واژه فارسی پیل دانسته‌اند (زمخشری، مقدمه الادب، ۷۵؛ نیز، بنگرید به: تونجی، فرهنگ فارسی - عربی، ۴۳۷). البته، کاربرد این تعبیر فارسی از گذشته‌های دور در زبان‌های مختلف هم‌خانواده با عربی رواج یافته است (بنگرید به: مشکور، فرهنگ تطبیقی...، ۶۶۷). نتیجه راه‌یابی این واژه فارسی به خانواده زبان‌های سامی - و از جمله به زبان عربی - در گذشته‌های دور این شده است که از کلمه فیل در عربی فعل‌ها و صفاتی نیز ساخته شود (بنگرید به: امام شوشتری، واژه‌های فارسی در زبان عربی، ۵۱۰-۵۱۱).

با این حال، برخی مستشرقان هم چون برگستراسر گفته‌اند واژه در اصل آرامی است و از زبان آرامی یا دیگر زبان‌های سامی به زبان فارسی راه پیدا کرده است (بنگرید به: عبدالتواب، التطور النحوی، ۲۱۵). ادی شیر بعد از این که به فارسی بودن این واژه تصریح نموده، صورت‌های نوشتاری فیل را در زبان‌های مختلف ذکر نموده و گفته است: «من معتقد ام که این واژه در اصل جزء زبان آرامی بوده است و به معنای آلوده شدن و آلوده کردن است، زیرا از ویژگی‌های فیل این است که بر کناره رودها و آبگیرها می‌ماند و پیش از این که آب بنوشد آب را پنخش و تیره می‌کند و بسیاری از آن را در خرطوم خود فرومی‌برد و پیرامون خود می‌پاشد (ادی شیر، واژه‌های فارسی عربی شده، ۱۸۵). از معاصران، مصطفوی هم‌سو با همین دیدگاه معتقد

است که فیل از سریانی، آرامی و عبری گرفته شده، و البته معنای آن به واژه پیل فارسی نزدیک است (مصطفوی، *التحقیق*، ۱۶۹/۹).

از دیگر عالمان هم‌سو با این دیدگاه باید مراد کامل را یاد کرد که معتقد است الفاظ بسیاری از زبان فارسی در اندک‌زمانی مانده به شکل‌گیری دین اسلام وارد زبان عربی شده، و یکی از این الفاظ هم فیل است (بلاسی، *المعرب فی القرآن*، ۲۷۳). بلاسی پس از یادکرد این دیدگاه می‌افزاید: اعتقاد من مانند ادی شیر به آرامی بودن این واژه است؛ اما از آرامی به زبان فارسی راه پیدا نموده و از فارسی به عرب راه یافته است (همان‌جا).

آرتور جفری نیز در مورد واژه فیل می‌نویسد که اصل ایرانی دارد. وی در ادامه به کاربردهای این واژه در زبان‌های پهلوی، سانسکریت، ارمنی، اکدی، آرامی و سریانی اشاره کرده و چنین نتیجه گرفته است:

بعضی از لغویان کوشیده‌اند تا برای آن وجه اشتقاقی در زبان عربی بیابند اما کاملاً روشن است که واژه قرضی است و به گونه مستقیم از فارسی میانه، یا به گونه غیرمستقیم از طریق زبان آرامی وارد زبان عربی شده است. واژه فیل در شعر قدیم عربی نیز به کار رفته است و لذا بایستی یک واژه قرضی قدیم باشد (جفری، *واژه‌های دخیل در قرآن*، ۳۳۶-۳۳۵).

وی در ادامه، با استناد به نوشته‌ای روی یک سکه کهن در این دیدگاه نیز که فیل از اَفیل درست شده باشد تردید وارد می‌کند (بنگرید به: همان‌جا).

### ۳-۳) مشتقات واژه در فارسی

برخی از لغت‌شناسان غیرمستقیم به معرب بودن واژه فیل اشاره کرده‌اند. مثلاً اصمعی بیان داشته است که فَنْدَفیل به معنای چاق و فربه در شعر برخی شاعران کهن کاربرد یافته، و شتر چاق به فیل تشبیه شده است. وی می‌افزاید این واژه معرب واژه فارسی کَنْدَه‌پیل است (جوهری، *الصحاح*، ۱۸۰۰/۵). فیروزآبادی نیز آن را معرب زَنْدَفیل می‌داند (فیروزآبادی، *القاموس المحيط*، ۳/۵۳۵، ۶۰۴).

برخی لغت‌شناسان در توضیح حُصَصُ — برگ درخت حَوْلان که دارای دو نوع مکی و هندی است — گفته‌اند که از هر دو نوع آن عصاره فَنِلْزَهْرَج گرفته می‌شود. این واژه معرب واژه



فارسی فیل زهره است؛ یعنی زهری که فیل را از پای در می آورد (بنگرید به: ازدی، الماء، ۱/ ۳۳۰؛ ۳/ ۱۱۸۹، مدنی، الطراز الاول، ۴/ ۱۹۰). زبیدی نیز می گوید:

جوهری و صاغانی در مورد زبیدیل غفلت کرده اند و ابن اعرابی این واژه را به معنای فیل بزرگ قرار داده اند. در مورد حرف نون در این واژه برخی مانند ابو حیان و پیروانش آن را زائد و برخی اصلی دانسته اند. زبیدی نسبت به این عقیده اعتراض نموده و گفته است چه طور این اعتقاد را قبول نماییم؛ در صورتی که آن ها زبیدیل را معرب زنده پیل می دانند. معنای زبیدیل در فارسی فیل زنده بزرگ است (زبیدی، تاج العروس، ۱۴/ ۳۱۷).

احتمالاً منظور همان زبیدیل بوده است؛ زیرا در جایی دیگر به صورت قندفیل بیان کرده است (بنگرید به: زبیدی، تاج العروس، ۱۵/ ۶۳۶).

بر پایه مجموع این شواهد به نظر می رسد واژه فیل در اصل همان پیل بوده و از زبان فارسی وارد زبان عربی شده است. در مورد تغییر حرف پ به ف باید گفت که در عربی واژه های دیگری نیز وجود دارد که اصل آن ها فارسی و دارای حرف پ بوده اند و در عربی به ف تغییر کرده اند. مثلاً فِیج معرب پیچ، فیروز معرب پیروز، فیلجَه معرب پیلَه، و فیمان معرب پیمان (ادی شیر، واژه های فارسی عربی شده، ۱۸۵). فال نیز نام منطقه ای در بین شیراز و هرمز است که دارای میوه های زیادی است. این واژه معرب پال است (زبیدی، تاج العروس، ۱۵/ ۵۹۴). در پایان باید افزود برخی نیز واژه فیل را برگرفته از زبانی غیر از فارسی دانسته اند. مثلاً ابوهیثمه معتقد است که اصل فیل از زبان هندی بوده است (ابوهیثمه، اصول الکلمات، ۵۴). طالقانی نیز در توضیح وصف محمود برای فیل ابرهه می گوید عرب ها پیل ابرهه را پس از سال حمله وی به مکه «محمود» می نامید. سپس می افزاید گویا اصل لغت محمود از هندی یا مغولی گرفته شده، و مقصود از آن نوعی از پیل بسیار تنومند است که در لغت فرنگی ماموت خوانده می شود (طالقانی، پرتوی از قرآن، ۴/ ۲۵۹).

## نتیجه

چنان که دریافتیم، واژه فیل به همان معنای حیوان معروف است. با این حال، معانی مختلف دیگری نیز برای این واژه بیان شده است. در تفاسیر قرآن کریم و ترجمه های قرآن کریم نیز این

واژه را به معنای حیوان معروف ترجمه نموده‌اند.

واژه فیل قبل از نزول قرآن در زبان عربی کاربرد داشته است. شاهد آن اشعار عرب قبل از اسلام است که آن را بکار گرفته‌اند. نیز، در زبان عربی واژه فیل مترادف مشهوری ندارد؛ اما برخی واژگان با فیل قرابت و نزدیکی دارند؛ زیرا مصداق و صفتی از فیل را بیان می‌کنند؛ مانند: خُبْعُن، اللَّخَجْمُ، عَيْهِم، الطَّلْحَام، الْأَقْهَبَان، الْعَيْئُومُ، الْعِرْدَادُ، الْكُلْثُومُ، الزَّنْدِيْل، و الدَّغْفَلُ. نیز، در زبان عربی واژه فیل اسم جنس و دارای سه جمع است و مؤنثش فَيْلَةٌ و سه جمع أفيال، فَيْلَةٌ و فُيُول برای آن گفته شده است. هم‌چنین مشتقات فراوانی هم‌چون فَيْل، أفيال، التَّقْيِيل، فَيْالٌ، الْفَيْالَةَ، فائل و فال دارد.

وجود این مشتقات بیانگر آن است که واژه فیل حتی اگر در اصل غیراصیل بوده اما به خوبی در زبان عربی هضم شده و ساختار عربی پیدا کرده است. باین‌حال، به نظر می‌رسد نتوانیم حکم کنیم که واژه اصلی عربی دارد. نیز، با این‌که برخی این واژه را هندی، مغولی، سریانی و... گفته‌اند، مستندات کافی وجود دارد که واژه فیل همان پیل فارسی است و احتمالاً در اصل از زبان آرامی وارد زبان فارسی، و از زبان فارسی وارد زبان عربی شده است. بنابراین از واژه‌های دخیل در زبان عربی محسوب می‌شود.

## منابع

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- ابن ابی حاتم، عبدالرحمان بن محمد، *التفسیر*، ریاض، مکتبه نزار مصطفی الباز، ۱۴۱۹ق.
- ۳- ابن درید، محمد بن حسن، *جمهرة اللغة*، بیروت، دارالعلم للملایین، ۱۹۸۸م.
- ۴- ابن سیده، علی بن اسماعیل، *المحکم و المحيط الأعظم*، به کوشش عبدالحمید هنداو، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۱ق.
- ۵- ابن سیده، علی بن اسماعیل، *المختصر*، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- ۶- ابن عاشور، محمد طاهر، *التحریر و التنویر*، بیروت، مؤسسه التاریخ العربی، ۱۴۲۰ق.
- ۷- ابن فارس، احمد، *معجم مقاییس اللغة*، به کوشش عبدالسلام محمد هارون، بیروت، دارالفکر، ۱۳۹۹ق.
- ۸- ابن منظور، محمد بن مکرم، *لسان العرب*، به کوشش جمال الدین میردامادی، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۴ق.
- ۹- ابوالفتوح رازی، حسین بن علی، *التفسیر*، به کوشش محمد مهدی ناصح و محمد جعفر یاحقی، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۷۱ش.
- ۱۰- ابوحیان اندلسی، محمد بن یوسف، *البحر المحيط*، بیروت، دارالجنان، ۱۴۰۷ق.
- ۱۱- ابو عبید قاسم بن سلام، *الغریب المصنف*، به کوشش محمد مختار عبیدی، تونس، الموسسه الوطنیه، ۱۹۹۰م.
- ۱۲- ابوهشیمه، طارق، *اصول الکلمات*، بیروت، دار الهلال، ۱۴۲۸ق.
- ۱۳- ادی شیر، *واژه های فارسی عربی شده*، ترجمهٔ سید حمید طیبیان، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۶ش.
- ۱۴- ازدی، عبدالله بن محمد، *الماء*، به کوشش محمد مهدی اصفهانی، تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ پزشکی، ۱۳۸۷ش.
- ۱۵- ازهری، محمد بن احمد، *تهذیب اللغة*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۱ق.
- ۱۶- امام شوشتری، محمد علی، *واژه های فارسی در زبان عربی*، تهران، بهمن، ۱۳۴۷ش.

- ۱۷- بغوی، حسین بن مسعود، *التفسیر*، بیروت، دار إحياء التراث العربی، ۱۴۲۰ق.
- ۱۸- بقاعی، ابراهیم بن عمر، *نظم الدرر*، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۷ق.
- ۱۹- بلاسی، محمد سید علی، *المعرب فی القرآن*، بنغازی، جمعیه الدعوة الاسلامیه العالمیه، ۲۰۰۱م.
- ۲۰- تهانوی، محمدعلی بن علی، *کشاف اصطلاحات الفنون*، بیروت، ناشرون، ۱۹۹۶م.
- ۲۱- تونجی، محمد، *فرهنگ فارسی - عربی*، تهران، هیرمند، ۱۳۸۲ش.
- ۲۲- ثعلبی، احمد بن محمد، *التفسیر*، بیروت، دار إحياء التراث العربی، ۱۴۲۲ق.
- ۲۳- جفری، آرتور، *واژه های دخیل در قرآن*، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران، توس، ۱۳۸۶ش.
- ۲۴- جوهری، اسماعیل بن حماد، *الصحاح*، به کوشش احمد عبدالغفور عطار، بیروت، دارالعلم للملایین، ۱۳۷۶ق.
- ۲۵- حویزی، عبدعلی بن جمعه، *نورالثقلین*، قم، اسماعیلیان، ۱۴۱۵ق.
- ۲۶- خرم‌دل، مصطفی، *تفسیر نور*، تهران، احسان، ۱۳۸۴ش.
- ۲۷- خلیل بن احمد، *العین*، به کوشش مهدی مخزومی و ابراهیم سامرای، بیروت، دار و مکتبه الهلال، ۱۹۸۰م.
- ۲۸- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، *المفردات*، به کوشش صفوان عدنان داوودی، بیروت، دارالقلم، ۱۴۱۲ق.
- ۲۹- زبیدی، محمد بن محمد، *تاج العروس*، به کوشش علی شیری، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۴ق.
- ۳۰- زمخشری، محمود بن عمر، *أساس البلاغه*، بیروت، دار صادر، ۱۹۷۹م.
- ۳۱- زمخشری، محمود بن عمر، *مقدمة الأدب*، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۸۶ش.
- ۳۲- سمرقندی، نصر بن محمد، *بحر العلوم*، به کوشش عمر عمروی، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۶ق.
- ۳۳- شاه‌عبدالعظیمی، حسین، *تفسیر اثنی عشری*، تهران، میقات، ۱۳۶۳ش.
- ۳۴- شبیبانی، اسحاق بن مزار، *الجیم*، به کوشش ابراهیم ایاری، قاهره، هیئة العامة لشؤون المطابع الامیریة، ۱۹۷۵م.
- ۳۵- صاحب بن عباد، اسماعیل، *المحیط فی اللغة*، به کوشش محمد حسن آل یاسین،

- بیروت، عالم الكتاب، ۱۴۱۴ق.
- ۳۶- طالقانی، محمود، *پرتوی از قرآن*، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۲ش.
- ۳۷- طباطبایی، محمدحسین، *المیزان*، بیروت، اعلمی، ۱۳۹۰ق.
- ۳۸- طبرسی، فضل بن حسن، *جوامع الجامع*، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۱۲ق.
- ۳۹- طبری، محمد بن جریر، *جامع البیان*، بیروت، دارالمعرفه، ۱۴۱۲ق.
- ۴۰- طریحی، فخرالدین بن محمد، *مجمع البحرين*، به کوشش احمد حسینی اشکوری، تهران، مرتضوی، ۱۳۷۵ش.
- ۴۱- عبدالنواب، رمضان، *التطور النحوی للغة العربیة*، قاهره، الخانجی، ۱۴۱۴ق.
- ۴۲- عبدالقاهر جرجانی، *درج الدرر*، به کوشش محمد ادیب شکور و دیگران، عمان، دارالفکر، ۱۴۳۰ق.
- ۴۳- فخر رازی، محمد بن عمر، *التفسیر الکبیر*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ق.
- ۴۴- فیروزآبادی، محمد بن یعقوب، *القاموس المحيط*، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق.
- ۴۵- فیومی، احمد بن محمد، *المصباح المنیر*، قم، هجرت، ۱۴۱۴ق.
- ۴۶- قرشی، علی اکبر، *قاموس قرآن*، تهران، اسلامیه، ۱۳۷۱ش/۱۴۱۲ق.
- ۴۷- قشیری، عبدالکریم بن هوازن، *التفسیر*، به کوشش ابراهیم بسیونی، قاهره، هیئة المصریة العامة للكتاب، ۲۰۰۰م.
- ۴۸- قمی، علی بن ابراهیم، *التفسیر*، قم، دارالكتاب، ۱۴۰۴ق.
- ۴۹- ماتریدی، محمد بن محمد، *التفسیر*، به کوشش مجدی باسلوم، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۶ق.
- ۵۰- ماوردی، علی بن محمد، *النکت و العیون*، به کوشش سید بن عبدالمقصود عبدالرحیم، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- ۵۱- مختار عمر، احمد، *معجم اللغة العربیة المعاصره*، قاهره، عالم الكتاب، ۱۴۲۹ق.
- ۵۲- مدنی، علی بن احمد، *الطراز الأول*، مشهد، آل البيت (ع)، ۱۳۸۴ش.
- ۵۳- مشکور، محمدجواد، *فرهنگ تطبیقی عربی با زبان های سامی و ایرانی*، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۹۷۸م.
- ۵۴- مصطفوی، حسن، *التحقیق فی کلمات القرآن*، تهران، وزارت ارشاد، ۱۳۶۸ش.

- ۵۵- مقاتل بن سلیمان، *التفسیر*، به کوشش عبدالله محمود شحاته، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۳ق.
- ۵۶- موسی، حسین یوسف، *الإفصاح فی فقه اللغة*، قم، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۴۱۰ق.
- ۵۷- نشوان حمیری، *شمس العلوم*، به کوشش مطهر بن علی اریانی و دیگران، دمشق، دارالفکر، ۱۴۲۰ق.
- ۵۸- *نهج البلاغه*، گردآوری شریف رضی، به کوشش محمد عبده، بازنشر قم، دارالذخائر، ۱۴۱۲ق.
- ۵۹- یاقوت حموی، *البلدان*، بیروت، دار صادر، ۱۹۹۵م.



## Bibliography

1. The Holy *Qurʾān*.
2. ʿAbdul-Qāhir al-Jurjānī, *Durj al-Durar*, ed. Muḥammad Adīb Shakʿr et al, ʿUmān, Dār Al-Fikr, 1430 AH.
3. ʿAbdul-Tawwāb, Ramaḍān, *Al-Taṭawwur al-Naḥwī lil-Lugha al-ʿArabīyya*, Cairo, Al-Khānǧi Publishing House, 1414 AH.
4. Abū Ḥayyān Andulusī, Muḥammad b. Yūsuf, *Al-Baḥr al-Muḥīṭ*, Beirut, Dār Al-Fikr, 1407 AH.
5. Abū Hushayma, Ṭāriq, *Uṣūl al-Kalimāt*, Beirut, Dār al-Hilāl, 1428 AH.
6. Abu ʿUbayd Qāsim b. Sallām, *Faḍāʾil al-Qurʾān*, Beirut, Dār ibn Kathīr, 1990.
7. Abulfutūḥ Rāzī, Ḥusayn b. ʿAlī, *Rawḍ al-Jinan*, ed. Moḥammad Mahdī Naṣeḥ and Moḥammad Jaʿfar Yāḥaqqī, Mashhad, Āstān Qods, 1371 SAH.
8. ʾAddī Shir, *The Arabicized Persian Words*, Persian translation by Sayyed Ḥamīd Ṭabībīyān, Tehran, AmīrKabīr, 1386 SAH.
9. Azdī, ʿAbdullāh b. Muḥammad, *Al-Māʿ*, ed. Moḥammad Mahdī Esfahānī, Tehran, Iran University of Medical Sciences, 1387 SAH.
10. Azharī, Muḥammad b. Ahmad, *Tabzīb Al-Lugha*, Beirut, Dār Iḥyāʿ al-Turāth Al-ʿArabī, 1421 AH.
11. Baghawī, Ḥusayn b. Masʿūd, *Al-Tafsīr*, Beirut, Dār Iḥyāʿ al-Turāth al-ʿArabī, 1420 AH.
12. Bilāsī, Muḥammad Sayyid ʿAlī, *Al-Muʿarrab fi al-Qurʾān*, Binghāzī, Jamʿīyya al-Daʿwa al-Islāmīyya al-ʿĀlamīyya, 2001.
13. Biqāʾī, Ibrāhīm b. ʿUmar, *Naẓm al-Durar*, Beirut, Dār al-Kutub al-ʿIlmīyya, 1427 AH.
14. Emām Shūshtarī, Muḥammad ʿAlī, *Persian Words in Arabic*, Tehran, Bahman, 1347 SAH.
15. Fakhr Rāzī, Muḥammad b. ʿUmar, *Mafātiḥ al-Ghayb*, Beirut, Dār Iḥyāʿ al-Turāth al-ʿArabī, 1420 AH.
16. Fayyūmī, Aḥmad b. Muḥammad, *Al-Miṣbāḥ al-Munīr*, Qom, Hejrat, 1414 AH.
17. Fīrūz Ābādī, Muḥammad b. Yaʿqūb, *Al-Qāmūs al-Muḥīṭ*, Beirut, Dār al-Kutub al-ʿIlmīyya, 1415 AH.
18. Ḥuwayzī, ʿAbd ʿAlī b. Jumʿa, *Nūr al-Thaqalayn*, Qom, Ismāʿīliyyān, 1415 AH.
19. Ibn Abī Ḥātam, ʿAbdul-Rahmān b. Muḥammad, *Tafsīr al-Qurʾān al-ʿAẓīm*, Mecca, Maktaba Nizār Mustafā Al-Bāz, 1419 AH.
20. Ibn ʿAshūr, Muḥammad Ṭāhir, *Al-Tabḥīr wa al-Tanwīr*, Beirut, Arabic

- History Foundation, 1420 AH.
21. Ibn Durayd, Muḥammad b. Ḥasan, *Dambura al-Lugha*, Beirut, Dār al-‘Ilm lil-Malāyīn, 1988.
  22. Ibn Fāris, Aḥmad, *Maqāyīs al-Lugha*, ed. ‘Abdul-Salām Muḥaamd Hārūn, Beirut, Dār al-Fikr, 1979.
  23. Ibn Manzūr, Muḥammad b. Mokarram, *Lisān al-‘Arab*, Beirut, Dār Ṣādir, 1414 AH.
  24. Ibn Sīda, ‘Alī b. Ismā‘īl, *Al-Muḥkam wa al-Muḥīṭ al-A‘zham*, Beirut, Dār Al-Kutub Al-‘Ilmīyya, 1421 AH.
  25. Ibn Sīdah, ‘Alī b. Ismā‘īl, *Al-Mukbaṣṣa*, Beirut, Dār Al-Kutub Al-‘Ilmīyya.
  26. Jawharī, Ismā‘īl b. Hammād, *Al-Ṣiḥāḥ*, Beirut, Dār Al-‘Ilm lil-Malāyīn, 1376 SAH.
  27. Jeffery, Arthur, *The Foreign Vocabulary of the Qur‘ān*, Persian translation br Fereydūn Badre‘ī, Tehran, Tūs Publication, 1386 SAH.
  28. Khālīl b. Aḥmad, *Al-‘Ayn*, ed. Mahdī Makhzūmī and Ibrāhīm Sāmrrā‘ī, Beirut, Dar wa Maktaba al-Hilāl, 1980.
  29. KhorramDel, Moṣṭafā, *Tafsīr-e Nūr*, Tehran, Eḥsān, 1384 SAH.
  30. Madanī, ‘Alī b. Aḥmad, *Al-Ṭarāz Al-Awwal*, Mashhad, Āl al-Bayt, 1384 SAH.
  31. Mashkūr, Moḥammad Jawād, *A Comparative Dictionary of Arabic, Persian and the Semitic Languages*, Tehran, Bonyād-e Farhang-e Irān, 1978.
  32. Māturīdī, Muḥammad b. Muḥammad, *Ta’wīlāt Ahl al-Sunna*, Dār al-Kutub al-‘Ilmīyya, 1426 AH.
  33. Māwardī, ‘Alī b. Muḥammad, *Al-Nukat wa Al-Uyūn*, Beirut, Dār al-Kutub Al-‘Ilmīyya.
  34. Mukhtār ‘Umar, Aḥmad, *Mu‘jam Al-Lugha Al-‘Arabīyya al-Mu‘āṣira*, Cairo, ‘Ālam al-Kitāb, 1429 AH.
  35. Muqātil b. Sulaymān, *Al-Tafsīr*, ed. ‘Abdullāh Mamūd Shaḥāta, Beirut, Dār Ihyā’ al-Turāth al-‘Arabī, 1423 AH.
  36. Mūsā, Ḥusayn Yūsuf, *Al-Ifṣāḥ fī fiqh al-Lugha*, Qom, Maktab Al-‘Ilām al-Islāmī, 1410 AH.
  37. Muṣṭafawī, Ḥasan, *Al-Taḥqīq fī Kalimāt al-Qur‘ān al-Karīm*, Tehran, Ministry of Islamic Guidance, 1368 SAH.
  38. *Nahj al-Balagha*, compiled by Al-Sharif al-Raḍī, ed. Mohammad ‘Abduh, Qom, Dār al-Dhakhā‘ir, 1412 AH.
  39. Nashwān al-Ḥimyarī, *Shams Al-‘Ulūm*, Damascus, Dār al-Fikr, 1420 AH.



40. Qommī, ‘Alī b. Ībrahīm, *Al-Tafsīr*, Qom, Dār al-Kitāb, 1404 SAH.
41. Qurashī, ‘Alī Akbar, *Qāmūs-e Qur‘ān*, Tehran, Islāmīyya, 1371 SAH.
42. Qushayrī, ‘Abdul-Karīm b. Hawāzin, *Al-Tafsīr*, ed. Ibrahīm Basyūnī, Cairo, Al-Hiy‘a al-Miṣrīyya al-‘Āmma lil-Kitāb, 2000.
43. Rāghib Isfahānī, Ḥusayn b. Muḥammad, *Al-Mufradāt*, ed. Ṣafwān ‘Adnān Dāwūdī, Beirut, Al-Dār al-Shāmīyya, 1416 AH.
44. Ṣāhib b. ‘Abbād, *Al-Muḥiṭ fi al-Lughba*, Beirut, ‘Ālam al-Kutub, 1414 AH.
45. Samarqandī, Naṣr b. Muḥammad, *Baḥr al-‘Ulūm*, ed. ‘Umar ‘Amrī, Beirut, Dār al-Fikr, 1416 AH.
46. Shāh-‘Abdul-‘Azīmī, Ḥusayn, *Tafsīr Itbnā-‘Asbarī*, Tehrān, Miqāt, 1363 SAH.
47. Shaybānī, Ishāq b. Marrār, *Al-Jīm*, Cairo, Al-Hiy‘a al-‘Āmma li-Shu‘ūn al-Maṭābī‘ al-Amīrīyya, 1975.
48. Ṭabarī, Muḥammad b. Jarīr, *Jāmi‘ al-Bayān*, Beirut, Dār Al-Ma‘rifā, 1412 AH.
49. Ṭabāṭabāyī, Muḥammad Ḥosayn, *Al-Mizān*, Beirut, A‘lamī, 1390 SAH.
50. Ṭabrasī, Faḍl b. Ḥasan, *Jawāmi‘ al-Jāmi‘*, Qom, Jamā‘a al-Mudarrīsīn, 1412 AH.
51. Tahānawī, Muḥammad ‘Alī b. ‘Alī, *Kashshāf Iṣṭilāḥāt al-Funūn*, Beirut, Nāshirūn, 1996.
52. Ṭāleqānī, Maḥmūd, *Partow-ī az Qur‘ān*, Tehran, Sherkat Sahāmī Enteshār, 1362 SAH.
53. Tha‘labī, Aḥmad b. Muḥammad, *Al-Kashf wa al-Bayān*, Beirut, Dār Ihyā‘ Al-Turāth al-‘Arabī, 1422 AH.
54. Tūnjī, Moḥammad, *Persian-Arabic Dictionary*, Tehran, Hīrmand, 1382 SAH.
55. Ṭurayḥī, Fakhr al-Dīn b. Muḥammad, *Majma‘ al-Baḥrayn*, Tehrān, Murtaḍawī, 1375 SAH.
56. Yāqūt Ḥamawī, *Al-Buldān*, Beirut, Dār Ṣādir, 1995.
57. Zabīdī, Muḥammad b. Muḥammad, *Tāj al-‘Arūs*, ed. ‘Alī Shīrī, Beirut, Dār al-Fikr, 1414 AH.
58. Zamakhsharī, Maḥmūd b. ‘Ūmar, *Asās al-Balāgha*, Beirut, Dār Ṣādir, 1979.
59. Zamakhsharī, Maḥmūd b. ‘Ūmar, *Muqaddama al-Adab*, Tehran, Tehran University, 1386 SAH.